

## علی و عدالت (بخش اول)

**علی شخصیت تعریف شدنی:** شاید یکی از پیچیده ترین آیات قرآن آیه 35 سوره نور باشد که در این آیه قرآن برای یکمرتبه در تمام آیات قرآن می خواهد خداوند را برای اعراب قرن شش میلادی تعریف کند البته تعریفی در کادر دیسکورس عرب شبه جزیره عربستان در قرن شش میلادی و در حد جهان بینی انسانی که هنوز در مرحله شفاهی تاریخ بسر می برد طبیعی است که کاری بسیار سخت و سنگین است چرا که خدا در این رابطه

- اولاً باید بشکل موجود تعریف گردد، نه بشکل وجود. چرا که تعریف بشکل وجود يك تعریف فلسفی می باشد که بدر انسان متوسط شفاهی عرب قرن ششم میلادی عربستان نمی خورد.
- ثانیاً همین خدا ی موجود باید بصورت خدای پرسنالتی تعریف گردد.
- ثالثاً همین خدای موجود و پرسنالتی باید بصورت موجودی تعریف گردد که در عرصه شناخت انسان بیشترین نزدیکی با بینهایت، هم بلحاظ سرعت و هم بلحاظ حجم داشته باشد.
- رابعاً همین موجود، بیشترین تماس و برخورد با عرب آن عصر عربستان داشته باشد.

طبیعی است که این پدیده و موجود در جهان شناسی انسان قرن ششم عربستان غیر نور چیز دیگری نمی تواند باشد چرا که در آسمان صاف گرم و همیشه آفتابی عربستان بیشترین چیزی که عرب عربستان با آن در تماس است و تمامی زندگی خود بر مبنای آن شکل میدهد آفتاب و خورشید و نور است در این رابطه است که در این آیه اولاً خداوند بصورت موجود تعریف میشود نه بصورت وجود یعنی تعریف علمی و حسی از خداوند می کند نه تعریف ذهنی و مجرد و فلسفی در ثانی موجودی را که بعنوان شباهت انتخاب می کند نور است ساده ترین پدیده ای که عرب صحراگرد آنزمان عربستان در صحرای دائم آفتابی عربستان با آن دست و گریبان است و بیش از هر چیز آنرا می شناسد و تمام زندگی اش به آن وابسته است و تنها پدیده ای است که در جهان شناسی عرب شبه جزیره بقول مولانا:

آفتاب آمد دلیل آفتاب / گر دلیلت باید از وی رو متاب

از وی ار سایه نشانی می دهد / شمس هر دم نور جانی می دهد

دلیلش با خودش است یا اصلاً نیازی برای معرفی بدلیل ندارد در ثالث پس از انتخاب همین نور به این شکل واضح هنگامیکه می خواهد در این آیه جهت تعریف وجود خداوند بکار برود باز هم بصورت فنونولوژی نور خورشید بیان بر سی نمی کند بلکه بلعکس آنرا وارد دیسکورس زندگی عرب بیابان نشین عرب می کند و در کادر آن به تعریف خداوند می پردازد یعنی اول می گوید خداوند نور است البته نور السموات والارض بعد دوباره همین نور را مشخص تر می کند و از السموات والارض بر میدارد و وارد کلبه و اتاق عربی میشود و بجای آن نور عظیم و بزرگ نور چراغ فتنه ای در درون سوراخ طاقچه عرب که از روغن زیتون بجای نفت شبها میسوزد تا او را از تاریکی نجات دهد انتخاب می کند و بعد توسط آن به تعریف خداوند می پردازد ولی بخاطر محدودیت نور چراغ درون طاقچه عرب آنزمان نسبت به نور گسترده خورشید از طریق روغن درون مخزن چراغ داخل سوراخ طاقچه عرب که از زیتون بوده است و پیوند دادن زیتون با درخت زیتون و عام کردن درخت زیتون بهر حال آن را هی بزرگ بزرگ می کند تا بتواند به آن چهره وجودی و فرامکانی و فرازمانی بخشد.

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (سوره النور - آیه 35) خدا نور آسمان و زمین است - مثل نور در اینجا قندیلی که در آن چراغی قرار داد که آن چراغ داخل يك بلوری جای گرفته که نور چراغ داخل آن بلور مانند ستاره درخشانی شده است که فروخته شده از درخت مبارك زیتون که این درخت نه شرقی دارد و نه غربی البته نزدیک است روغنش هم روشن شود که در آن صورت نور در نور میشود خداوند هر که را که بخواهد بنور خودش هدایت می کند و این مثالی بود برای مردم چرا که خداوند محیط و دانا بر وجود است آنچه از این تعریف مهم تر است اینکه چرا خداوند راضی میشود تا در این آیه تن به تعریف از خود در شکل موجود و نور و چراغ و قندیل و ... بدهد.

در صورتیکه هیچکدام از اینها نیست نه نور است و نه موجود است نه پرسنال است و نه ... تنها پاسخی که می توان به این سوال داد و راه گشای ما در اینجا می باشد اینکه علت اینکه خداوند راضی میشود تا در قرآن و اینجا از خود تعریفی در حد موجود و نور و چراغ و پرسنال بدهد آن است که این حقیقت برای خداوند مسجل است که برای انسان و بشر در هر حد و اندازه ای که بلحاظ بینش و جهان بینی و جهان شناسی که باشد تا زمانیکه يك حقیقت تعریف نشود نمی تواند در زندگی و حیات او تاثیر فونکسیون داشته باشد بعبارت دیگر انسان باید ابتدا يك حقیقت هر چند بزرگ و

غیر قابل تصور هم که باشد از آن تعریف مشخص و کنکرت داشته باشد و پس از آن که توانست آن حقیقت در کادر و کانتکس آن تعریف در آورد می تواند تحت تاثیر فونکسیون عینی شناخت آن قرار گیرد حتی اگر خدا باشد اینجا است که پس از ضرورت جایگاه تعریف در فونکسیون عملی هر حقیقتی مهمترین اصلی که در رابطه با تعریف هر حقیقتی برای انسان مطرح میشود اینکه در تعریف نباید تکیه بر امور مجرد و عام و کلی و فلسفی و ذهنی داشته باشیم بلکه تنها تعریفی می تواند برای انسان دارای تاثیر فونکسیونی باشد که بصورت کنکرت و عینی و مشخص باشد بعبارت دیگر در عرصه تعریف باید حقیقت را هر چند در پشت پرده های سنگین متافیزیکی قرار داشته باشد بیرون بیاوریم و در عرصه فیزیکی و طبیعت به تعریف از آن بپردازیم و تا زمانیکه نتوانیم در عرصه طبیعت و فیزیکی از آن تعریف مشخصی بکنیم نمی توانیم از آن بهره عملی ببریم .

**تعریفی از شخصیت و حیات علی :** در رابطه با علی ابن ابیطالب هم قضیه بدین صورت می باشد یعنی تا زمانیکه نتوانیم یک تعریف مشخص بصورت کنکرت و عینی از علی بدهیم این علی هر چند بزرگ هم باشد نمی تواند در زندگی فردی یا اجتماعی و تاریخی ما کوچکترین تاثیر فونکسیونی داشته باشد لذا در همین رابطه است که تاکنون تمامی تلاش و سعی شیعه دگماتیسم و جزمی این بوده تا علی را در پشت پرده های متصلب و وزین متافیزیکی پنهان نماید تا امکان دسترسی ما به شناخت پرده های شخصیت علی در عرصه زندگی فردی و زندگی اجتماعی و زندگی تاریخی او غیر ممکن گردد وقتی که چنین شد دیگر بجای شناخت علی شور علی می نشیند که تنها بدرد شب اول قبر و عبور از سر پل صراط می خورد و اینجا است که وظیفه ما شیعیان علی تنها تجلیل و تکریم از شخصیت علی است و لا غیر کاری که بیش از چهارده قرن است در حال انجام آن هستیم و هیچگونه بازتاب و فونکسیونی در تحول فردی و اجتماعی و تاریخی ما ندارد و نخواهد داشت پس برای اینکه بتوانیم به علی ائی دست پیدا کنیم که شناخت او باعث تحول در زندگی فردی و اجتماعی ما گردد باید اول بتوانیم پرده های متافیزیکی که بیش از چهارده قرن است که توسط شیعه دگماتیسم و جزمی علی بر علی بسته شده است کنار بگذاریم و بعد در عرصه عینیت و واقعیت و نسبیت و... به یک تعریف مشخص از علی بپردازیم آنهم تعریفی در حد و قامت بشر و انسان نه ماوراء انسان و ملائکه و غیره که بدرد هیچ کاری نمی خورد جز تقدس و متافیزیکی آنچنانکه در باب حضرت عیسی مسیح شاهد آن هستیم فرق میان شخصیت محمد و عیسی مسیح در همین نکته نهفته است که محمد دارای یک شخصیت تعریف شدنی در قامت انسان و بشر و واقعیت و عینیت و مشخص می باشد اما عیسی مسیح بخاطر اینهمه وزنه و پرده متافیزیکی که به دست و پای او پیچیده اند امکان تعریف انسانی یا بشری از او سلب کرده اند که حاصل آن غیر قابل تاسی بودن شخصیت عیسی مسیح برای انسان دو پا طبیعی و بشری می باشد برعکس محمد که بخاطر بشری و انسانی بودند تمامی زندگی اش و قابل تعریف بودند تمامی سطوح زندگی اش می تواند برای پیروانش یک نمونه و الگوی قابل تاسی باشد بنابراین نیاز ما به علی در این عصر و زمانه به این چنین علی است که کاملاً طبیعی و انسانی و تعریف پذیر باشد تا از آن بتوانیم درس بگیریم.

**عدالت بعنوان تنها ترازوی تعریف شخصیت علی:** طه حسین در کتاب علی و بنون خود داستانی را در رابطه با امام علی در جنگ جمل مطرح می کند که طرح آن در اینجا بی مناسبت نیست چرا که خود امام در آنجا ترازوی سنجش شخصیت افراد را مطرح می کند در خصوص پیچیدگی جنگ جمل در میان تمامی جنگهای صدر اسلام از محمد تا علی جای هیچ شک و شبه ای نیست تنها کافی است که بدانیم با اینکه علی در این جنگ پیروز شد ولی این پیروزی را شکست خواند و خود را نفرین کرد که کاش بیست سال قبل از این مرده بودم البته پیچیدگی جنگ جمل در این بود که جنگ بین دو صف سرداران و محبوبین پیامبر بود از یکطرف علی و طرفدارانش بود و از طرف دیگر عایشه همسر محبوب پیامبر و دختر ابوبکر و طلحه و زبیر دو سردار مورد علاقه پیامبر بود طبیعی بود که برای مسلمانانی که از آنچنان شناخت همه جانبه ائی برخوردار نبودند شمشیر کشیدن بر روی عایشه و طلحه و زبیر سرداران شناخته عصر محمد کار آسانی نبود اینجا بود که درست در کوران داغ جنگ ناگهان یکی از سربازان علی خود را به علی رسانید و از علی پرسید : **ایمن آن یجمع طلحه و زبیر علی الباطل** - آیا ممکن است طلحه و زبیر در این جنگ بر باطل باشند؟ ( قابل ذکر است که طلحه و زبیر جزو عشره مبشره پیامبر بودند یعنی جزو ده نفری بودند که محمد به آنها بشارت بهشت داده بود ) امام علی در پاسخ سوال این مرد جوابی میدهد که طه حسین می گوید پس از قطع وحی سخنی به این بزرگی و عظمت بر زبان بشر جاری نشده است می فرماید : **ان الحق و الباطل لایعرفان به اقدار رجال اعرف الحق تعرف اهله اعرف باطل تعرف اهله** یعنی ای مرد رجال را ترازوی حق و باطل قرار نده گمراه میشوی - حق و باطل را ترازوی شناخت رجال بده تا دچار شبهه نشوی البته حق و باطلی که علی در اینجا از آن دم میزند حق و باطل مشخص اجتماعی - تاریخی می باشد که علی برای آن در پنج سال حکومتش تمامی جنگید حال سوالی که اینجا مطرح میشود عبارت است از اینکه با کدامین ترازو می توان این حیات پر و پیچ و خم زندگی علی را تعریف کنیم اگر تنها ترازویی که با آن می توانیم محمد را تعریف کنیم وحی محمد می باشد که در طول 23 سال از جان محمد در عرصه

پر و فراز و نشیب مبارزه او کنده شده است و با این پراتیک مشقت را محمد توانست هم وحی خود وهم شخصیت خودش را ( برعکس وحی عیسی و شخصیت عیسی که صورتی فراتاریخی داشت ) وحی و شخصیتی تاریخی کند و بزرگترین و عظیم ترین کاری که محمد کرد عبارت است از تاریخی کردن وحی و شخصیت خودش بود ( برعکس وحی موسی که تاریخی نبود و بصورت چند لوح یکباره در صحرای سینا و کوه طور بر او نازل شد و او آنها را گرفت و برای مردمش آورد ) وحی پیامبر از یک خصیصه بزرگ و منحصر بفردی برخوردار بود که آن عبارت بود از تاریخی بودن آن وحی بود که تاریخی شدن وحی محمد در عرصه زندگی 23 ساله محمد شکل گرفت و اینجا بود که محمد به موازاتی که وحی را توسط اکسپرینس وجودی و درونی و باطنی خود کسب میکرد همین وحی نازل شده بر محمد در پرده ای دیگر محمد را میساخت و این همان تعریف پراکسیس بودن وحی در زندگی محمد است که با این پراکسیس یا رابطه دو طرفه محمد با وحی استکه وحی محمد تاریخی میشود آنچنانکه شخصیت محمد تاریخی شد بعبارت دیگر شخصیت تاریخی محمد در عرض 23 سال ظرف تاریخی شکل گیری وحی محمد میشود حال اگر این تعریف در باب محمد و وحی اش روشن باشد سوال مهمتری که در اینجا مطرح میشود اینکه اگر وحی ترازوی تعریف شخصیت محمد است ترازوی شخصیت علی که او نیز فرزند وحی تاریخی می باشد، نه مانند محمد عامل وحی تاریخی چیست؟ بعبارت دیگر کدام ترازوی وجود دارد که توسط آن ما بتوانیم زندگی علی را در عرصه 53 سال ( 23 سال زمان محمد و 25 سال بعد از محمد دوران شیخین و عثمان و 5 سال دوران حکومتش ) حیات و مبارزه او را تعریف کنیم برای پاسخ به این پرسش نکته اولی که باید بعنوان پیش فرض به آن توجه داشته باشیم اینکه شخصیت علی مانند شخصیت محمد یک شخصیت تاریخی است نه یک شخصیت وراء تاریخی بعبارت دیگر شخصیت علی مانند محمد یک شخصیتی استکه در عرصه پراتیک اجتماعی شکل گرفته است (نه مانند شخصیت عیسی بصورت وراء تاریخی و پیش ساخته شکل گرفته باشد ) اگر این پیش فرض تاریخی بودن شخصیت علی را بپذیریم پیش فرض دومی که در همین رابطه باید در اینجا مورد قبول ما قرار گیرد اینکه معمار این شخصیت تاریخی علی محمد می باشد آنچنانکه معمار شخصیت تاریخی محمد وحی بود بعبارت دیگر این سر انگشتان قدرتمند پدیگوژیکی محمد بود که توانست از علی خانواده ابوطالب در کنار جعفر و عقیل و... آنچنان شخصیتی در پراتیک پیچیده اجتماعی - تاریخی شکل گیری اسلام بسازد (آنچنانکه خود علی در این رابطه می گوید در عرصه پراتیک اجتماعی هر زمانی که سختیهای وارده بر ما غیر قابل تحمل بود به شخصیت محمد پناه می بردیم ) حال پس از اینکه فهمیدیم که علی دارای یک شخصیت تاریخی است و دریافتیم که معمار این شخصیت تاریخی پیامبر می باشد این سوال مطرح میشود که با چه ترازوی می توانیم شخصیت علی را تعریف کنیم تا بتوانیم از این شخصیت پیچده الگویی برای پدیگوژیکی زیستن خودمان بسازیم بی شك وحی و محمد نمی تواند آن ترازو باشد چراکه علی دست پرورده این دو می باشد نه عامل ( علی ابن ابیطالب سی سال کوچکتر از پیامبر بود پیامبر در سن بیست و پنج سالگی با خدیجه ازدواج کرد پس از پنج سال زندگی مشترک پیامبر با خدیجه علی بدنیا آمد بعلت خشک سالی در مکه وضعیت اقتصادی ابی طالب که رهبر بنی هاشم و متولی خانه کعبه پس از عبدالمطلب پدرش بود بحرانی شد و توان اداره اولاد خود نداشت عباس برادر دیگر ابوطالب در جلسه ای که با خویشان گذاشت قرار شد جهت حمایت از ابوطالب فرزندان او را به خانه خویشان آورند محمد فوراً پیشنهاد پذیرش علی داد قابل توجه استکه ابوطالب چهار پسر داشت اول طالب بود دوم عقیل سوم جعفر و کوچکترین فرزند ابوطالب علی بود که هنوز شیر خوار بود و هفت ماه بیشتر نداشت و پیامبر در سن هفت ماهگی او را از ابوطالب گرفت و به خدیجه سپرد و در همین رابطه بود که علی از هفت ماهگی طبق خواسته و پیشنهاد محمد تحت سرپرستی پیامبر در آمد و آنچنانکه خود امام علی نقل می کند پیامبر بخاطر اینکه امام علی هنوز دندان در نیاورده بود غذا را در دهان خود خورد می کرد و با شیر دهان خود نرم میکرد و بعد در دهان علی قرار میداد تا علی بتواند آنها را بخورد و اینچنین تربیت و پرورش علی بدست پیامبر در خانه محمد آغاز شد و تا انتها در کنار محمد باقی ماند ) از طرف دیگر ترازوی تعریف شخصیت هر فردی باید آن حقیقتی باشد که در تمام مراحل زندگی فرد همپای آن رشد کرده باشد مثل وحی و محمد که تا آخرین لحظه حیات محمد پاپای محمد رشد کرد و طبیعتاً اگر محمد بیشتر عمر میکرد کتاب قرآن که همان وحی محمد می باشد بیشتر از این مقداری بود که امروز در دست ما می باشد این جا استکه ما به تنها پدیده و حقیقتی میرسیم که پاپای زندگی 58 ساله سیاسی - اجتماعی علی با علی رشد کرده است میرسیم و قطعاً آن چیزی نیست جز شجره طیبه عدالت.

عدالت برای علی پراکسیس اجتماعی تاریخی بود نه اخلاق فردی:

و سئل علیه السلام أَيُّهُمَا أَفْضَلُ الْعَدْلُ أَوْ الْجُودُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا وَ الْجُودُ يَخْرِجُهَا عَنْ جِهَتِهَا وَ الْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ وَ الْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ فَالْعَدْلُ أَشْرَفُهُمَا وَ أَفْضَلُهُمَا (قصار نهج البلاغه - شماره 429 )  
شخصی از امام علی سؤال می کند که کدامیک افضل است؟ عدل یا جود؟ امام علی در پاسخ چنین می گوید بدو دلیل عدل افضل است بر جود. دلیل اول اینکه بعلت اجتماعی بودن عدل، عدل باعث می گردد که در اجتماع هر چیز در جای خود قرار گیرد در صورتیکه بعلت فردی بودن جود در جامعه عامل خارج کردن هر چیز از جای خود در

جامعه میشود دلیل دوم اینکه اصلا عدل يك سياست و برنامه عمومی و جمعی است در صورتیکه جود يك کار اخلاقی فردی در جامعه می باشد لذا به این دو دلیل عدل اشرف و افضل بر جود می باشد. در تمام نهج البلاغه این تنها جایی است که علی با کلامی موجز عدالت مورد نظر خود را تعریف می کند آنچنانکه از نگاه اجمالی به تعریف فوق امام علی از عدالت بر می آید از نگاه علی عدالت بر دو پایه:

- تقسیم اجتماعی
- برنامه اجتماعی

که خود این دو اصل، دو پایه سوسیالیسم علمی می باشد چرا که تعریف سوسیالیسم علمی چیزی نیست جز اجتماعی شدن تولید و توزیع توسط تولید کننده حال اگر این تعریف سوسیالیسم علمی را با تعریف فوق امام علی از عدالت در کنار هم قرار دهیم آیا می توانیم تعریف فوق امام علی از عدالت را اینچنین مطرح کنیم که عدالت از نگاه امام علی عبارت است از اجتماعی شدن تقسیم و برنامه یا اجتماعی شدن توزیع و تولید. البته با تعریفی که امام از عدالت می کند عدالت محیط بر سوسیالیسم میشود چرا که موضوع سوسیالیسم علمی در عرصه توزیع و تولید فقط و فقط کالای اقتصادی است در صورتیکه موضوع عدالت از نگاه علی اجتماعی شدن تقسیم و برنامه امور اجتماعی است که با عنایت به اینکه کل امور اجتماعی در عرصه کلان به سه بخش قدرت - ثروت - معرفت تقسیم میشود لذا از نگاه امام علی عدالت عبارت است اجتماعی شدن تقسیم و برنامه در عرصه قدرت ثروت و معرفت اینجا است که به برتری تعریف عدالت از نگاه علی نسبت به تعریف سوسیالیسم اقتصادی پی می بریم. حال با توجه به این تعریف از عدالت می توانیم به نقش پراکسیسی عدالت فوق برای علی بپردازیم: از نگاه علی عدالت عبارت است از همان شجره ای طیبه ای است که علی 58 ساله حیات سیاسی - اجتماعی خود را پایبای آن معماری کرده است بطوریکه می توان گفت علی معمار عدالت بود آنچنانکه عدالت نیز معمار علی بود چراکه آنچنانکه رابطه محمد با وحی بر پایه پراکسیس بود رابطه علی با عدالت هم بر مبنای پراکسیس پیش میرفت زیرا هم وحی محمد و هم عدالت علی دو دینامیسم وجودی - تاریخی بودند که در بستر انسان و جامعه و تاریخ مادیت پیدا می کردند یعنی آنچنانکه علی معمار 58 ساله عدالت بود، عدالت نیز معمار 58 ساله علی بود.

ادامه دارد